

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

فرمایش مرحوم امام رحمه الله علیه در آیه مبارکه «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء، 29) حالا این عبارت ایشان را این‌جا عرض کنیم.

«مضافاً الی دلالة التقييد بالباطل علی أنَّ التجارة المقابلة له حق» به قرینه‌ی مقابله و این که معنا ندارد که از باطل یک چیزی را استثناء بکنند با حفظ باطل بودن آن. این تقييد به باطل دلالت می‌کند که آن نقطه‌ی مقابل حق است «و سبب ثابت عند الله و هو عين التنفيذ و التصحيح و كما أنَّ الأسباب الباطلة ملغاة لدى الشارع و لهذا عدّها باطلةً كذلك التجارة عن تراض معتبرة لديه لأنها حق بمقتضى المقابلة فلا شبهة في دلالتها على المطلوب» که حالا مطلوب مثلاً در این جلد یک صحت معاطات است که این حق است و در جلد دوم که بحث ما هست بیع مکرهی است که بعد رضایت داده و اجازه داده و پذیرفته.

«كما لا ينبغي الاشكال في اطلاقها» یعنی اختصاصی به بیع هم ندارد حالا سعی این عدم اختصاص چه مقدار است حالا بعد. «و لا سیما مع كون الاستثناء منقطعاً إذ لا يأتي فيه ما ربما يقال في بعض الاستثنائات المتصلة أنَّ المتكلم في مقام بيان المستثنى منه لا المستثنى فإنَّ ذلك في المنقطع بعيد لا سیما في المقام إذ قيد التجارة بالتراضي منهما و هو يؤكّد كونه في مقام البيان».

این قسمت از کلام‌شان هم این را می‌فرمایند که خب شما می‌گویید که اطلاق دارد مستثنی، اطلاق دارد هر تجارت عن تراضی، هر حقی مثلاً، و حال این‌که قد يقال که در موارد استثناء، مستثنی اطلاق ندارد چون احراز نمی‌شود که گوینده در مقام بیان مستثنی است. چون ثقل کلام در موارد استثنا روی مستثنی منه است. آن را می‌خواهد بیان بکند. او را می‌خواهد خارج بکند حالا در مقام بیان این نیست که حالا آن در چه صورتی، چه خصوصیتی، در چه اطوار و احوالی، او می‌خواهد بگوید که فعلاً او این حکم را ندارد. این‌که من الان دارم در این مستثنی منه می‌گویم آن را استثناء می‌کنم. اما حالا آن در چه ظروفی فلان حکم را دارد؟ در چه ظروفی فلان حکم دیگر را دارد؟ تفصیل توی آن هست یا نیست؟ به این‌ها کاری ندارد. این حرف را ایشان می‌گویند که

ولو ما در باب استثناء متصل بپذیریم که این جوری هست اما در استثناء منقطع که دو تا کلام جداست استثناء منقطع در حقیقت، در آن جا نه، این جوری نیست که بگوییم که ثقل کلام در مستثنی منه است. هذا مع این که در خصوص این آیهی شریفه علاوه بر این که منقطع است قرینه داریم که در مستثنی هم مولا در مقام بیان خصوصیات است. به قرینه‌ی این که آن قید لازم را هم که «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» و الا اگر حالا در مقام این نبود که تجارت‌ها را من کجا می‌خواهم فقط می‌خواهد بفرماید که به باطل نخورید یا بسبب باطل یا اکل باطل نکنید یا اکل بسبب باطل نکنید. فعلاً آن را می‌خواهد بگوید. و در مقام بیان این نبود که چه تجارتی؟ دیگر قید «عن تراضٍ» دیگر لازم نبود که گفته بشود. این که یک قیدی آورده معلوم می‌شود که در مقام بیان است. مثلاً وقتی که می‌گوید «اعتق رقبةً مؤمنةً» از این که می‌گفته مؤمن است آدم می‌فهمد که از این حیثیات صفات و خصوصیات دیگر غیر از ایمان هم در مقام بیان است. و الا اگر در مقام بیان نبود مؤمن را هم ذکر نمی‌کرد می‌گفت «اعتق رقبةً». می‌خواست اصل تشریع را بگوید کار به خصوصیات نداشت، خب این هم لازم نبود که بگوید مؤمنه را هم نمی‌گفت. این که مؤمنه را گفته معلوم می‌شود به این‌ها هم توجه دارد فقط این قید لازم است و بقیه‌ی قیود لازم نیست.

س: مراتب ندارد؟

ج: مقصود شما چیست؟

س: در روایات ظاهراً مقام بیان مراتب دارد یعنی ممکن است که من یک قیدی را بزنم ولی با این حال تمام موضوع را بیان نکنم. این امکان دارد.

ج: خلاف ظاهر است. دیگر. ظاهراً این است که این جور جاها این ظهورات است بله امکان دارد. ولی ظهورات این است. که وقتی یک قیدی می‌آورد این ظهور حال پیدا می‌شود چون مهم‌ترین دلیل برای این که در مقام بیان است گاهی تصریح می‌کند که من می‌خواهم بگویم خودش تصریح می‌کند خب این که نادر است. گاهی نه ظهور حالش هست که ظهور حال به قرائن و مکتنفات و این‌ها وابستگی دارد که آدم می‌فهمد که در مقام بیان است بخصوص بنابر مسلک مثل امام که اصالة الیانی هم نیستند مثل آقای آخوند که اگر شک کردیم مولا در مقام بیان است، گویند در مقام بیان است بگویند یک اصل عقلائی داریم که ان شاء الله در مقام بیان است. نه چنین ان شاء اللهی ما نداریم توی عرف. بلکه کلّ الملائک این است که ظاهر حالش این باشد قرائن این را نشان بدهد.

پس وقتی می‌آید یک حیثی را می‌گوید یک قیدی را می‌زند این جا می‌فهمیم از جهات دیگر هم در مقام بیان است همین جا «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» خب تراضی هست حالا مبیعش میوه‌ها باشند احجار باشد سایر

لوازم زندگی باشد همه‌ی این‌ها را کسی نیست که بگوید نه، خب این بله ولی ما از این‌که هر جور میبوی باشد نمی‌دانیم اطلاق ندارد.

س:؟؟؟ در مقام بیان بودن را برای مستثنی را ثابت می‌کند نه مستثنی منه را،؟؟؟

ج: نه اتفاقاً روی مستثنی بود دیگر فعلاً، الان. می‌خواستیم بگوییم آن حق حالا همه‌ی حق‌ها؟ یا همه‌ی تجارت‌ها؟ یا نه این طرف آن را دیگر نتوانیم بگوییم چون الان در بحث ما هم در معاطات ما به کجا کار داریم؟ به مستثنی کار داریم در بحث خودمان هم که اکراه باشد به مستثنی کار داریم نه مستثنی منه، «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» را کار داریم. و توی آن بحث شخصیت‌های حقوقی هم به مستثنی کار داریم می‌خواهیم بگوییم شخصیت‌های حقوقی که عرفاً حق است و درست است پس می‌گیرد. ما هم به مستثنی کار داریم مستثنی یعنی همان «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» دیگر. مستثنی منه، همان «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» است.

اشکال این بود که یک کسی بیاید بگوید که این اطلاق ندارد مستثنی، چون در باب استثناء آقایان می‌گویند بعضی از آقایان می‌گویند قد یُقال که آن‌جا مولا در مقام بیان مستثنی منه است، نه در مقام بیان مستثنی. امام دو تا جواب دادند. یکی این‌که این حرف اگر درست باشد در استثناء متصل است نه منقطع. دو: این‌جا قرینه‌ی داخلی وجود دارد که نشان می‌دهد که مولا در مقام بیان است. آن قرینه‌ی داخلی چیست؟ این‌که بعضی از قیود ذکر شده. «عن تراضٍ» ذکر شده. اگر در مقام اجمال و اصل تشبیه و امثال ذلک بود این قیدها را هم لازم نبود بفرماید. می‌فرمود «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً»

س: حاج آقا این‌جا فرق می‌کند؟؟؟ یک نکته‌ای دارد. این‌جا قید عن تراضٍ یک قیدی است که دارد با این قید مولا مقوم اصل موضوع مستثنی درست می‌کند. توی «اعتق رقبةً مؤمنةً»، مؤمنه یک قیدی است که بعد از ثبوت چیزی که یصح التکلیف اعطاء که رقبةً باشد یک چیزی قید اضافه‌ای بعد از این‌که اصل موضوعی که تصحیح اعطاء روی آن برود که رقبةً باشد آمده گفته مؤمنه هم باشد. اما این‌جا وقتی می‌گویند «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً» اگر تجارةً عن تراضٍ نباشد بلکه تجارت اکراهی باشد این اصلاً مصداق اصل حق نمی‌شود تا بخواهد بگوید کلاً، یعنی قید عن تراضٍ غیر از قید این است که مثلاً معاطاتی باشد فضولی نباشد این جوری باشد آن جوری باشد. آن‌ها قید است یعنی بعد از تحقق اصل چیزی که یصح التکلیف علیه، می‌آید حالا قیود را می‌زنند حالا که زدند می‌گوییم خب پس در مقام بیان بوده. این‌جا قید عن تراضٍ در آیه‌ای که وزان آن می‌خواهد استثناء از باطل بکند که چیزی استثناء از باطل می‌شود در استثناء منقطع؟ که حق باشد چه چیزی در تجارت می‌تواند حق باشد؟ چیزی که قطعاً عن تراضٍ باشد. چیزی که اکراهی باشد اصلاً مصداق حق نیست. فلذا عن تراضٍ قیدی است که مسبوق به بیان تحقق موضوع است نه قیدی که اضافه بکند و قید بزند بر یک

موضوعی که ثابت مانده. بله توی اعتق رقبه مؤمنه إعطاء موضوعش رقبه است حالا که قیدی اضافه کرد پس تقییدی حاصل شد در این جا که می‌گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» غیر آنه کلا اموالکم بالحق، این جا کُل بالحق تحقق اصلی آن به کلی تجارت نمی‌تواند محقق بشود تا بگوییم عن تراضِ حالا یک قید است، نه، تجاره عن تراض تازه اصل حق را ثابت می‌کند و لو بالمصدق. فلذا عن تراضِ آن جا قید است. قید هم که هست قیدی نیست که بخواهید از آن اثبات بکنید که در مقام بیان است. چون قید احترازی نیست قیدی مسبوق به ??? تحقق موضوع است.

ج: حرف خوبی می‌زنید فرمایش خوبی است ولی این «عن تراض» یعنی این که اکراهی توی آن نباشد. از نظر ایشان. آن تراضی‌ای که این جا می‌گوییم نه این که یعنی طیب نفس است و خرسند است و خوشحال است. تراضی یعنی اکراهی در آن نیست. یعنی به عبارت دیگر رضای معاملی دارد.  
س: قبول، این را هم قبول می‌کنیم. اما چیزی که اکراهی باشد که در طرف مقابل عن تراضِ هست اصلاً ماهیت حق بر آن صادق است که بگوید کل بالحق ???

ج: بله حالا عرض می‌کنیم. آن هم چون دارد مقابل می‌اندازد دیگر. خودش قرینه بود بر این که اکراه نباید توی آن باشد و الا روشن است که باطل بود پس این چیزی که دارد استثناء می‌کند ... ولی حالا که آورده ...  
س: چی آورده؟ قید آورده؟

ج: بله  
س: قید قطعاً نیاورده. باید بپذیرید که قید نیاورده. این جا هم قید نیست.  
ج: نه. به عبارۀ اُخری تنطّق به قیدی که اگر این قید را هم این جا نمی‌آورد بخاطر مقابله‌اش با باطل ... مثل این که ...

س: ممکن است که عرف مقابله را خیلی نفهمد.  
ج: مثل این که مثلاً ثمن توی آن نباشد. مال دزدی باشد. تجارت که صادق است. ولی این ها معلوم است چون ??? به باطل است آن تجارت، تجارتی است که توی باطل می‌رود. اکراه اگر باشد می‌رود توی باطل. همین که عنایت ...

س: حرف این است که می‌گوییم ??? الحق وقتی موضوعش اصلاً محقق می‌شود که عن تراضِ باشد بله اگر می‌گفت به عن تراضی که ... مثلاً فضولی بعد از اجازه مصحح است تصحیح می‌شود حق است اما شارع با این وجود تقیید زده که تقیید معنا پیدا بکند. این جا تقیید معنا پیدا نمی‌کند اصلاً. این جا قیدش تازه می‌خواهد تحقق موضوع را بیاید مبین بکند.

ج: خب این

بعد می‌فرمایند که باز ما یک مؤکد دیگری هم برای اطلاق داریم در ناحیه‌ی مستثنی «و یؤکد اطلاقها مقابلتها بالباطل الذی یشعر بالعلیه بل یدلّ علیه لدی العرف فیفهم من المقابلة أنّ التجارة عن تراض لکونها حقاً سبباً للملکیّة و موجبةً لجواز الاکل و التصرف» این مقابله‌ی با باطل در مستثنی که آن قید در مستثنی منه را که باطل آورده مشعر به علیت است، بلکه نه مشعر است یک اشعاری دارد به علیت ولی معلوم نیست حالا. بلکه یفهم العرف، عرف واقعاً وقتی فرموده که «لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» اگر بپرسیم برای چه خدا؟ می‌گوید چون باطل است دیگر. خب باطل است. دلیل دیگری نمی‌خواهد معلوم است چون باطل است فرموده نه.

عرف می‌فهمد دلیل حرمت و لا تأکلوا، حالا ارشاد بگیری، حرمت بگیری، هر دو را بگیری، هر چه، علت این باطل بودن است. دیگر از اشعار بالاتر است. واقعاً عرف می‌فهمد که علت این است آن‌جا. خب وقتی که این‌طور شد پس این نقطه‌ی مقابل آن که مستثنی می‌شود این برای این است که بطلان در آن نیست. بطلان در آن نیست یعنی چی؟ بین بطلان و حق که دیگر فاصله‌ای نیست. باطل نیست حق هم نیست. ما ندارم. اگر باطل نیست پس حق است دیگر. حق و باطل، ضدّان لا ثالث لهماست.

س: ولی کلی حق را نمی‌توانید؟؟؟

ج: حالا صبر کنید تا ببینیم.

پس بنابراین می‌فهمیم که این چون حق است. وقتی حق شد خب دیگر بین حق و حق آخر که نمی‌شود اطلاق دارد. همان‌طور که باطل دیگر اقسامی ندارد که بعضی را بگوییم درست است فلان است حق هم همین‌جور است. این هم یؤکد، چون حق است یؤکد الاطلاق. یعنی این‌جا تقیید معنا ندارد در حق. هر چه حق است درست است.

«فیفهم من المقابلة أنّ التجارة عن تراض لکونها حقاً سبباً للملکیّة و موجباً لجواز الاکل و التصرف و من هنا یمكن التوسعة فی السبب الحق لكلّ ما هو سببٌ حقٌ لدی العقلاء لتحصيل المال کسائر المعاولات العقلائیة غیر البیع لو قلنا بأنّ المراد بالتجارة فی الآیة هو البیع» اگر بگوییم «إلّا أنّ تكونَ تجارةً عن تراض» تجارت در آیه یعنی بیع. می‌گوییم خب مضارعه، مضاربه، فلان، فلان، آن‌ها. اگر هم بگوییم این تجارت اصلاً معنای آن خصوص بیع نیست مثلاً می‌گوییم این تجارت می‌کند چکار می‌کند؟ مضاربه می‌کند. چکار می‌کند؟ اجاره می‌دهد. خب اگر بگوییم تجارت یک معنایی عام‌تر از بیع دارد که خب این جور، اگر بگوییم که نه تجارت یعنی مرادف با بیع است پس آن‌ها را هم ما می‌توانیم از این آیه استفاده بکنیم. یعنی صحت صلح، صحت مضارعه، مضاربه، چه چه چه، این‌ها را می‌توانیم از این آیه استفاده بکنیم.

خب پس آیه برای چه آمده این را ذکر کرده؟ اگر بیع است چرا تجارت را ذکر کرده؟ یا چرا تازه عنوان عام را ذکر نفرموده که همه چیز را شامل بشود هر چه حق است.

«و لعلّ النکته التخصیصه بالذکر علی هذا الفرض لکونه السبب الغالبی لتحصیل الاموال لا لخصوصیة فیہ و علی هذا یُمكن دعوی الغاء الخصوصية عرفاً منه و اسراء الحکم الی کلّ غیر باطل و لو لم تُفهم العلیة من الباطل و بالمقابله للحق» یعنی یک راه جدیدی می‌گشاید. می‌گویند حالا ما که از راه علیت و مقابله و این‌ها آمدم پیش، حالا از این هم صرف‌نظر بکنیم می‌شود الغاء خصوصیت کرد از تجارت.

بعد می‌گویند که «لکنّ الظاهر عدم اختصاص التجارة بالبیع بل تشمل سائر المكاسب كالصلح و الإجارة و غیرهما» خب بعد می‌فرمایند «بل یُمكن التوسعة علی فرض العلیة لكلّ سبب حق و لو لم یکن من قبیل المعاملات» از آیهی تجارت ... چون استثناء را حق کرده دیگر. حق. هر چه حق است این که من این‌ها را هم گفتم درست است چون حق است پس ملاک حق است علت هم معمم است دیگر. «و لو لم یکن من قبیل المعاملات كالحیازة و الصيد و نحوهما و إن قلنا بعدم صدق التجارة علیها كما أنّ الباطل أعم من المعاملات الباطلة و غیرها كالبخس (یا كالنجس) و القمار و الظلم كما هو المروی عن ابی جعفر علیه السلام» که فرمود مقصود قمار است ظاهراً. یا فرمود در یک روایت که ربا است. «بل یُمكن التوسعة لغير الاموال» که این‌ها همه در ناحیهی مال بود توسعه‌هایی که می‌دهد ولو معامله هم نبود باز مال بود حیازت می‌کند. صید می‌کند. بالاخره این‌ها مال است، در مورد مستثنی و مستثنی منه.

«بل یُمكن التوسعة لغير الاموال فیقال إنّ المفهوم منها سلبُ سببیة کلّ سبب باطل» در مستثنی منه. «و اثبات سببیة کل سبب حق للمسببات مطلقاً فتشمل النکاح فإنّهُ سبب حق» در مال نیست. «لکن هذا الاحتمال» بعد فرموده «لا یوافقہ العرف» که دیگر این قدر ... «و بالجمله ...

س: گفته لا تأکلوا اموالکم ... انصافاً دیگر موضوعی که لا تأکل و کل می‌گوید اموال است.

ج: نه خوب دقت بفرمایید.

س:؟؟؟

ج: بله.

س: شارع آمده گفته طبق حق و باطل خودتان زندگی بکنید دیگر.

س: گفته تعیشون بالحق.

ج: حالا شما باید فنی جواب بدهید این‌ها که فنی نمی‌شود.

س: نه این فنی است. خلاف فرمایش؟؟؟

ج: نه. این که چرا گفته اموالکم بینکم بالباطل؟ خب بله الان راجع به اموال دارد صحبت می‌کند ولی مثل معلل به علت می‌ماند.

س: ???

ج: حالا صبر کنید.

پس ملاک این که دارم می‌گویم این کارها را نکنید راجع به اموال‌تان، چون این کارها، کارهای باطلی هست. و آن تجارت هم که می‌گویم که اشکال ندارد انجام بدهید چون کار حقی است. پس معلوم می‌شود ملاک نکن آن باطل بودن است، ملاک می‌توانید انجام بدهید آن حق بودن است. خب آیا می‌شود بین باطل این جا و باطل یک جای دیگر و باطل یک جای دیگر تفرقه قائل شد؟ پس این آدمی که توی این... و این مشرعی که باطل در این جا را چون این باطل است می‌گوید نکن، معنی ندارد که باطل در این جا را بگوید انجام نده باطل یک جای دیگر را بگوید انجام بده؟

س: تصریح به علیت که نکرده؟

ج: نه، علیت گفتیم. گفتید علیت می‌فهمیم دیگر. وقتی فهمیدیم علیت را، خب حق هم همین جور است. خب ملاک حق شد دیگر حق معنا ندارد این جا حق درست باشد بگویم انجام بده و می‌توانی انجام بدهی ولی یک جای دیگر هم حق است ولی از این سنخ نیست بگوییم که نمی‌توانی انجام بدهی. العلة معممة دیگر، پس باید برود.

س: ???

ج: شما صبر کنید.

و لکن اگر بخواهیم اشکال بکنیم باید به این جا اشکال بکنیم طبق این مقدماتی که ایشان چیدند «و لکن هذا الاحتمال لایوافقہ العرف» این یعنی چی لا یوافقہ العرف؟ اگر علت فهمیدید خب یعنی فهمیدید ملاک حق بودن است.

س: ???

ج: حالا صبر کنید. نه معنا ندارد.

اگر ملاک حق بودن شد مادامی که حق صادق است نه حق در این حوزه، با این که حق است بخواهیم... معنا ندارد. مثل این که در ظلم هم همین جور است بگوییم بله ظلم است ولی اشکالی ندارد. نمی‌شود گفت. عدل است ولی جایز نیست. نمی‌شود گفت.

س: ??? آن حق عرفی است. آن حق واقعی است ???

ج: بله این‌جا عرف همین است. ببینید

س: جعل است قرار شد که جعل باشد. قرار شد جعل بر حق و باطل عرفی باشد. جعل می‌تواند علیت آن محدود باشد. بله در مورد قبح ظلم و حسن عدل نمی‌توانیم بگوییم چون آن‌جا عقلی هست ولی وقتی آمد به عرف احاله کرد اگر توی یک ناحیه‌ی محدودی آمد علیت را جعل کرد ما نمی‌توانیم بگوییم آن‌جا حق است بله آن‌جا حق عرفی است ولی معلوم نیست؟؟؟ باشد آن‌جا، آن‌جا حق عرفی است. حق و باطل واقعی که نیست.

س: این جوابی که قبول دارید خودتان. این جوابی است که الان می‌دانید این‌که حق و باطل عرفی است عرفی قابل؟؟؟

ج: البته قبلاً یک حرفی زدیم گفتیم که فرق است.

س: این‌که هیچ، حالا غیر از آن حتی از آن هم چشم‌پوشی بکنیم شما می‌خواهید چه چیزی را تعمیم بدهید. چه چیزی را می‌خواهید بگویید؟؟؟

ج: می‌خواهیم بگوییم یک آیه ... علّمنی باب ینفتح منه الف باب.

س: نه شما می‌خواهید این را بگویید، بگویید؟؟؟ لا تأکلوا اموال بالباطل در مقابل بالحق است منتها حیطه‌ای که محدود نمی‌شود در حیطه‌ی اصل مدعای شارع که می‌گوید اکل مال را ما من دارم محدود می‌کنم مناطش را دست تو می‌دهم. اکل مال را مناطش را به تو می‌دهم. اکل مال مناطش حق و باطل است. آن‌چه که ما از آیه اصطیاد می‌کنیم این است که اکل مال مناطش حق است نه مناطش باطل است فلذا در عقود، در ایقاعات، حالا عرفی است آن،؟؟؟ این در باب اکل مال است شما این را از خارج دیگر نمی‌توانید؟؟؟

ج: خیلی خب حالا شما ... خود ایشان هم که آخرش فرمود که عرف قبول نمی‌کند.

س: ما اصلاً می‌گوییم نباید مطرح می‌کردیم.

ج: قابل مطرح کردن که هست. اتفاقاً ...

س: می‌خواهم بگویم از آن مقدمات طرح این در نمی‌آید. عرض ما این است.

ج: نه، ببینید شما وقتی عرفی مسئله را محاسبه بکنید، عرف حق و باطل می‌گوید حق و باطل، می‌گوید خب آن بخاطر باطل بودن آن‌جا را نهی فرمود، این‌جا را هم بخاطر حق بودن که نقطه‌ی مقابل آن است. دیگر حق و باطل در نظر عرف که نمی‌گوید که این حق و باطل من غیر از حق و باطل واقعی است غیر از حق و باطل عقلی است. پس عرف این را ملاک می‌بیند. وقتی این حق و باطل عرفی و عقلایی را دارد ملاک می‌بیند پس بنابراین باید گفت هر جا که این ملاک است منع نباید باشد از طرف شارع. هر جا که آن ملاک باطل است باید منع باشد از طرف شارع.



س: دلایل تجویز این را نمی‌گویید.

ج: چرا نمی‌گویید؟ حق است دیگر.

س: عرف می‌گوید من تابع شارع هستم؟؟؟

ج: نه.

س: اجازه بفرمایید. عرف می‌گوید من که چیزی نمی‌فهمم از احکام واقعی خدا، خداوند متعال همان‌طور که ایشان هم فرمودند خوب گفتند در ناحیه‌ی اموال به حق و باطل عرفی من احاله کرده. ما الدلیل که در سایر

موارد هم به من احاله کرده باشد؟ این را؟؟؟

ج: نه به من احاله نه.

س: چرا دیگر، حق و باطل عرفی در؟؟؟

ج: نه تعلیل کرده.

س: امضاء کرده.

ج: نه تعلیل کرده.

س: تعلیل کرده.

ج: احسنت اگر تعلیل بود گفته چون باطل است

س: باطل عرفی است.

ج: همین باطل. عرفی دیگر به آن ننزید دیگر. باطل است. آن هم چون حق است. تعلیل کرده. می‌گویند خب آقا شما این‌جا را بخاطر حق بودن عرفی دارید ... همین حق بودن، خب آن‌جا هم حق است. آن‌جا هم حق است. معنا ندارد بین حق‌ها شما تفرقه قائل بشوید. حق است همه‌اش دیگر.

س: در این ناحیه فهم من را تجویز کردید ما الدلیل؟؟؟

ج: نه تعلیل است.

خب پس بنابراین، حالا فرضاً ما نتوانیم به قول ایشان یعنی نتیجه‌ی بحث ایشان این می‌شود که ایشان می‌پذیرند که در ناحیه‌ی اموال ما از این آیه‌ی مبارکه توسعه را می‌فهمیم. آن‌هایی که در ناحیه‌ی اموال آن مبادلاتی که و معاملاتی که حق است از آیه استفاده می‌کنیم. مازاد آن را این یک راهکی دارد ولی خب شاید عرف نپسندد. خب آن‌ها را نمی‌گوییم حالا. نکاح را با این درست بکنیم مثلاً، چی درست بکنیم. طلاق را مثلاً، بیاییم چکار کنیم؟ بگوییم مثلاً که یکی از جاهایی که بعض اکابر فرمودند و الان محل چه هست زندگی‌های خیلی سخت، زندگی‌های خیلی سخت را حاکم بیاید طلاق بدهد. غیر از آن‌که روایت دارد که چهار سال گم شده بود باید

بفرستی و فلان و این‌ها. حاکم بتواند طلاق بدهد. بگوییم چرا؟ بگوییم حق است این. پیش عرف حق است که بالاخره باید یک چیزی باشد یک مخلصی باشد برای زن بیچاره یا برای مرد. یک مخلصی باید در این جاها باشد.

من یک استفتائی دیدم از مرحوم آقای خادمی اصفهان، نامه‌ای نوشته بودند برای آیت‌الله میلانی قدس سره که بله یک خانواده‌ای است که مثلاً زن جوانی است چه هست. شوهرش زندان افتاده و حبسش ابد است نمی‌دانم چه هست بالاخره یک ... و این‌ها خیلی در این هستند که آن که از زندان آزاد نمی‌شود این هم که فلان است که این‌ها را چکار کنیم مثلاً به خدمت آقای میلانی؟ آقای میلانی هم جواب داده بودند که من اخیراً تجدید نظر کردم دوبرتبه در ادله‌ی ولایت فقیه این‌ها را بفرستید پیش من حل می‌کنم مسئله‌ی آن‌ها را. و ایشان هم این‌ها را فرستاد مشهد آقای میلانی مثلاً طلاق بدهند.

آقای حکیم هم در منهاج الصالحین ایشان هست که بعضی الاعاظم در صور فلان گفتند؟؟؟ که می‌تواند. امثال این چیزها. یا مثلاً امروز حالا یک مواردی حالا فسخ معاملاتی که مثلاً از نظر اجتماعی فلان است کارگران بیکار شدند نمی‌دانم فلان شدند نمی‌دانم حالا اگر یک وقت غبن باشد خب از خیار غبن استفاده بشود حالا یک جا غبن هم نباشد ولی این نمی‌دانم از روی اختیارات خودش دیگر کارگرها را بیرون کرده نمی‌دانم فلان، و حالا عده‌ای بیکار شدند یک تنش اجتماعی دارد درست می‌شود نمی‌دانم فلان درست می‌شود بگوییم این حق عرفی است که حاکم مثلاً در این جاها حق عرفی دارد که می‌تواند اعمال ولایت بکند بگوید نه آقا معامله باطل است. برگردد و فلان، کسی این حرف‌ها را بخواهد. بگوییم مثلاً از این می‌توانیم استفاده بکنیم؟ این‌ها را بگوییم شاید نمی‌شود از این آیه استفاده کرد. این‌ها دلیل‌های دیگری می‌خواهد.

اما توی امور مالی، در سعه مالی بله معاملات با شخصیت‌های حقوقی، بخر، بفروش، نمی‌دانم قرض بده قرض بگیر. و امثال ذلک.

س:؟؟؟

ج: اجاره بله. یعنی حالا آن جاها، نه اجاره که زمانش تمام شده. ولی بگوییم جواز تصرف. جواز تصرف در این فرض که دارد یک تنش اجتماعی، یک معضل اجتماعی درست می‌شود جواز تصرف است نه مجاناً. با اجرة المثل آن. و لو آن قبول نمی‌کند. یک جایی از مسجد اعظم هست که البته الان جزو آن مسجد که نماز می‌خوانند الان نیست. همین جایی که الان ظاهراً دفتر تولیت نوشته، که قبلاً چاپخانه‌ی مسجد اعظم بود ما که نوجوان بودیم این چاپخانه‌ی مسجد اعظم بود این جا. این جا مدرسه بوده دیگر، این قسمت، که همان صحن عتیق که صحن طلا، این جا یک مدرسه‌ای بوده مرحوم آقای نجفی هم همین جا بعضی‌ها آن موقع شرح لمعه پیش ایشان

می‌خواندند. همین‌جا درس شرح لمعه بود توی این مدرسه. خب این را مرحوم آقای بروجردی کردند جزو مسجد اعظم دیگر. خب بعضی خدمت ایشان گفتند پس؟؟ کجاست؟ خب به فتوای آقای بروجردی از ولایت فقیه امام هم اوسع است. چون امام تصریح کردند که ولایت فقیه مال فیما یرجع الی الحکومه است. یعنی برای اداره‌ی جامعه است فلذا ایشان می‌گویند که مثلاً اول ماه را هم نمی‌توانیم از ادله‌ی ولایت فقیه بگوییم قول فقیه در اول ماه حجت است. جهاد ابتدائی را نمی‌توانیم به ادله‌ی ولایت فقیه درست بکنیم. این چون لایرجع الی الحکومه. حالا این قسمت را بکنیم جزو مسجد اعظم یا نکنیم لا یرجع الی الحکومه.

س: فقط قشنگ‌تر می‌شود.

ج: مثلاً حالا. من احتمال می‌دهم که. من یقین به این ندارم که حالا مرحوم آقای بروجردی قدس سره، نقل می‌شود از ایشان این‌ها. ولی احتمال می‌دهم که وجه دیگری داشته شاید. مثلاً چون این باغ بابلان بوده وقف بوده؟؟؟ و شاید دیگر مثلاً ساختمان هم در حال چه بوده و ایشان ... یا این وقف را آمدند تصرف این‌جوری کردند حالا نمی‌دانم شاید حالا ... پس ولایت فقیه گاهی ممکن است روی مزاح و شوخی بگوییم پس ولایت فقیه مال کجاست؟ حالا معلوم نیست این چند؟؟؟ تا جدی بوده که من بر اساس این این کار را کردم در این‌جا. این حالا کلام مرحوم امام قدس سره در این حدی که ایشان فرمودند. و دیگر کافی است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.